نقد و بررسى(1) آيين بهائيت

عزالدين رضانژاد

اشاره‌

در شماره‌هاي‌ پيشين‌ به‌ معرّفي‌ فرقهِ‌ بهائيت‌ و گوشه‌هايي‌ از انحرافات‌ آن‌ پرداختيم. در اين‌ نوشتار به مقوله‌ هاي‌ ايدئولوژي‌ بابي‌گري‌ و بهايي‌گري، جهت‌گيري‌ كلي‌ ايدئولوژي‌ بهائيه، تحليل‌ جامعه‌ شناختي‌ از شكل‌گيري‌ بهائيت‌ و بالا‌خره‌ مسئلهِ‌ ادّعاي‌ الوهيّت‌ پرداخته‌ شده و نقد و بررسي‌ آن‌ ارايه‌ مي‌شود.

مقدمه:

در شماره‌هاي‌ پيشين‌ مجله، در موضوع‌ <بابيت> و تاريخچهِ‌ اين‌ مسلك‌ استعماري‌ و پايه‌گذاري‌ تشكيل‌ مسلك‌ انحرافي‌ ديگر - بهائيت‌ - مطالبي‌ ارايه‌ شد.

بهائيت، آييني‌ بي‌بها، ادّعايي‌ دروغين، آموزه‌هايي‌ استعماري‌ و ابزار گمراهي‌ مردم‌ در دست‌ قدرت‌هاي‌ استكباري‌ است.

در بخش‌ پيشين‌ اين‌ سلسله‌ نوشتار به‌ نمونه‌ هايي‌ از نقش‌ استعمار در شكل‌گيري‌ بهائيت‌ و وابستگي‌ اين‌ مسلك‌ به‌ استعمارگران‌ عصر اشاره‌ شد.

در اين‌ بخش‌ به‌ نقل، نقد و بررسي‌ برخي‌ از ادّعاي‌ نارواي‌ اين‌ فرقه‌ پرداخته‌ مي‌شود تا آن‌ دسته‌ از خوانندگاني‌ كه‌ مي‌خواهند اطلاعات‌ بيش‌تري‌ به‌ دست‌ آورند، به‌ عمق‌ پوچي‌ و انحراف‌ آن‌ پي‌ ببرند و دريابند كه‌ چرا و چگونه‌ مستكبران‌ و سياستمداران‌ غربي‌ از اين‌ گروه‌ حمايت‌ مي‌كنند، در مجامع‌ بين‌المللي‌ با نام‌ دفاع‌ از حقوق‌ بشر يا آزادي‌ اديان، از حقوق‌ از دست‌ رفته‌ و مظلومت‌ بهائيان‌ دروغ‌ پرداز و فاسد داد سخن‌ مي‌دهند و در حقيقت‌ تلاش‌ مي‌كنند تا ميان‌ مسلمانان‌ تفرقه‌ اندازي‌ كنند.

ناگفته‌ نماند كه‌ هشياري‌ و دقّت‌ نظر انديشمندان‌ و حاكمان‌ مسلمان‌ مي‌تواند همراه‌ با آگاهي‌ بخشيدن‌ به‌ نسل‌ جوان، از انحراف‌ و گرفتار شدن‌ آنان‌ در دام‌ مسلك‌هاي‌ ساختگي‌ - از جمله‌ بهائيت‌ - جلوگيري‌ به‌ عمل‌ آورد.

1. ايدئولوژي‌ بابي‌گري‌ و بهايي‌گري‌

با اعدام‌ باب‌ در 27 شعبان‌ 1266 ه. ق، مسلك‌ بابيّت‌ به‌ تزلزل‌ و تشتّت‌ دچار شد و گر چه‌ عده‌اي‌ از بابيان‌ نخستين‌ پس‌ از پي‌ بردن‌ به‌ ادّعاهاي‌ بي‌ اساسي‌ چون‌ نسخ‌ شريعت‌ اسلام‌ و ظهور آيين‌ جديد، دست‌ از اين‌ آيين‌ كشيدند، ولي‌ برخي‌ از طرفداران‌ آن‌ با انگيزه‌هاي‌ گوناگون، از جمله‌ حمايت‌هاي‌ گوناگون‌ بعضي‌ از كشورها و مخالفان‌ اسلام‌ و تشيّع، بابيّت‌ را در شكل‌ حمايت‌ از جانشين‌ باب‌ - ميرزا يحيي‌ (صبح‌ ازل) - پي‌گيري‌ كردند. پس‌ از تبعيد اين‌ گروه‌ به‌ بيرون‌ از كشور ايران، آيين‌ خود را در بغداد، تركيه، فلسطين‌ اشغالي‌ و قبرس‌ تبليغ‌ مي‌كردند تا آن‌ كه‌ ادّعاهاي‌ جديد حسين‌ علي‌ نوري‌ با استقرار در <حيفا>ي سرزمين‌ اشغالي‌ رسماً مورد توجّه‌ رژيم‌ غاصب‌ صهيونيستي‌ و استعمارگران‌ قرار گرفت.

آموزه‌هاي‌ غلط‌ و توهّم‌آميز علي‌ محمد شيرازي‌ (باب) به‌ دست‌ يحيي‌ (صبح‌ ازل) مورد توضيح‌ و تفسير قرار گرفت. ازليان‌ با مرام‌ جديد بابي‌ خوگرفته، درصدد بودند تا ايدئولوژي‌ بابيه‌ را حفظ‌ كنند، ولي‌ حسين‌ علي‌ نوري‌ پس‌ از فراهم‌ كردن‌ زمينه‌هاي‌ لازم‌ براي‌ اعلان‌ موجوديت، دعاوي‌ چندي‌ را نيز اعلام‌ نموده‌ و ايدئولوژي‌ بهائيه‌ را بر مبناي‌ نسخ‌ شريعت‌ پيشين‌ مطرح‌ كرد.

او هر جا به‌ تناسب‌ موقعيت، مقام‌ و مخاطبان، دستورهايي‌ را صادر مي‌كرد كه‌ به‌ ايدئولوژي‌ آنان‌ معروف‌ گرديد. بي‌ارزشي‌ و پوچي‌ مفاهيم‌ اين‌ ايدئولوژي‌ در بررسي‌ و تحليل‌ بعضي‌ از آموزه‌هاي‌ آن‌ نشان‌ داده‌ خواهد شد.

2. جهت‌گيري‌ كلّي‌ ايدئولوژي‌ بهائيه‌

فرقه‌هاي‌ انحرافي‌ با اهدافي‌ متفاوت‌ پديد مي‌آيند و در زمينه‌هاي‌ گوناگوني‌ فعّاليت‌ مي‌كنند. در قرن‌ سيزدهم‌ هجري‌ خاورميانه‌ شاهد رويداد و خيزش‌ مرام‌ها و مسلك‌هاي‌ جديد بوده‌ است. ظهور فرقه‌هاي‌ وهّابيت‌ در حجاز، ترويج‌ افكار ليبراليستيِ جدايي‌ دين‌ از سياست، ملّي‌گرايي‌ در كشورهاي‌ آسيايي‌ به‌ ويژه‌ در تركيه، ادّعاهاي‌ دروغين‌ ملّاغلام‌ احمد قادياني‌ در هندوستان‌ و بالا‌خره‌ ظهور بابيه‌ و بهائيه‌ در ايران، هدف‌هاي‌ مشتركي‌ را تعقيب‌ مي‌كردند.

همه‌ فرقه‌هاي‌ گمراه‌ و گمراه‌ كننده‌ با سر سپردگي‌ به‌ قدرت‌هاي‌ استكباري‌ و شيطاني‌ با هدف‌ مشترك‌ ايجاد تفرقه‌ ميان‌ صفوف‌ مسلمانان‌ و تزلزل‌ در باورها و افكار آنان‌ و در نتيجه، از بين‌ بردن‌ اسلام‌ يا تبديل‌ اسلام‌ ناب‌ محمدي‌ به‌ يك‌ مكتب‌ بشري‌ يا فكري‌ كهنه‌ و مندرس‌ و... بوده‌ است.

از سوي‌ ديگر، هر يك‌ از فرقه‌ها در خاستگاه‌ جغرافيايي‌ خود، هدف‌ ويژه‌اي‌ را دنبال‌ مي‌كردند. در شرايط‌ اجتماعي‌ - فرهنگي‌ ايران‌ كه‌ بيش‌تر مردم‌ آن‌ را شيعه‌ اماميه‌ تشكيل‌ مي‌دادند و با توجّه‌ به‌ اين‌ كه‌ در مكتب‌ تشيّع‌ مباحث‌ اجتهاد و تقليد رواج‌ داشته، مردم‌ جايگاه‌ مرجعيّت‌ عالمان‌ دين‌ شناس‌ را ارج‌ مي‌گذاشتند، هم‌ چنين‌ بسياري‌ از سنن‌ اجتماعي‌ - فرهنگي‌ با مفاهيم‌ ديني‌ آميخته‌ شده‌ بود.

در چنين‌ وضعيتي، جهت‌گيري‌ كلّي‌ ايدئولوژي‌ فرقه‌هاي‌ بابيه‌ و بهائيه، جداسازي‌ ملت‌ ايران‌ از مراجع‌ تقليد و مشغول‌ كردن‌ آنان‌ به‌ مكتبي‌ بشري‌ بود؛ مكتبي‌ كه‌ جنبه‌هاي‌ غير عقلاني‌ آن‌ به‌ عقلانيتش‌ مي‌چربد و به‌ تدريج‌ از صحنه‌هاي‌ عملي‌ زندگي‌ اجتماعي‌ و سياسي‌ خارج‌ مي‌شود. در نهايت، گرايش‌ به‌ اين‌ ايدئولوژي‌ موجب‌ دور شدن‌ مردم‌ از دين‌ و دينداري‌ شده، پيوستن‌ به‌ مكاتب‌ غير ديني‌ را آسان‌ مي‌كند.

پيدايش‌ ايدئولوژي‌ جديد، با ارايهِ‌ تغييراتي‌ تازه‌ در تفسير اصول‌ و فروع‌ دين، جدايي‌ آن‌ از دين‌ اسلام‌ و شيعه‌ را به‌ دنبال‌ داشت. گر چه‌ انحراف‌ و بدعت‌ جديد با عنوان‌ <ركن‌ رابع> و <ادّعاي‌ نيابت‌ خاصّه> در عصر غبيت‌ كبري، زمينهِ‌ مناسبي‌ براي‌ انحراف‌ بزرگ‌تري‌ به‌ نام‌ <بابيّت> آماده‌ كرده‌ بود، ولي‌ پديد آمدن‌ آيين‌ و مناسك‌ تازه‌ در فروع‌ دين، پيروان‌ علي‌ محمد باب‌ را از ديگر مسلمانان‌ و شيعيان‌ در زندگي‌ عملي‌ و اجتماعي‌ نيز جدا نمود.

از سوي‌ ديگر، حكم‌ تكفير و ارتداد علي‌ محمد شيرازي‌ و پيروان‌ وي‌ از سوي‌ علماي‌ شيعه‌ در ايران‌ و عراق، و سپس‌ با فتواي‌ عالمان‌ مسلمان‌ در كشورهاي‌ ديگر، موجب‌ شد تا دنياي‌ اسلام‌ با بدعت‌ تازه‌اي‌ كه‌ استعمارگران‌ آن‌ را پايه‌ گذاشته‌ بودند و از آن‌ حمايت‌ مي‌كردند، آشنا شود.

ناگفته‌ نماند كه‌ در اين‌ عرصه، با ادّعاي‌ دروغين‌ حسين‌ علي‌ نوري‌ (بهاء الله) و افاضات‌ او، بابيّه‌ از حالت‌ سنّتي‌ خارج‌ و به‌ آداب‌ و رسوم‌ متناسب‌ با زمانه‌ نزديك‌تر شد. اين‌ نزديكي، با آسان‌تر كردن‌ احكام‌ مربوط‌ به‌ روابط‌ جنسي‌ و وجهه‌هاي‌ ظاهراً انسان‌ دوستانه‌ در مجازات‌ دزدان‌ و حكم‌ به‌ عدم‌ سوزاندن‌ كتب،1 گسترش‌ روابط‌ با اجانب، لغو حكم‌ جهاد و مبارزه، جلوگيري‌ از شركت‌ پيروان‌ در سياست‌ و... قابل‌ مشاهده‌ است.

3. تحليل‌ جامعه‌ شناختي‌ از شكل‌گيري‌ بهائيت‌

براي‌ تحليل‌ دقيق‌تر نقش‌ دشمنان‌ اسلام‌ و تشيّع‌ در سرمايه‌ گذاري‌ براي‌ تفرقه‌ و پراكندگي‌ ميان‌ مسلمانان‌ و بهره‌گيري‌ سياسي‌ - اجتماعي‌ از اوضاع‌ نابه‌ ساماني‌ كه‌ ايجاد كرده‌اند، بررسي‌ آيين‌ بهائيت‌ از نگاه‌ جامعه‌ شناختي‌ لازم‌ مي‌نمايد.

چنان‌ كه‌ پيش‌ از اين‌ نيز به‌ كوتاهي‌ گذشت، قرن‌ سيزدهم‌ هجري، قرن‌ ظهور مسلك‌هاي‌ انحرافي‌ براي‌ از بين‌ بردن‌ اسلام‌ به‌ شمار مي‌رود. ايجاد تنش‌ در عرصه‌ سياسي‌ - اجتماعي‌ مسلمانان‌ و به‌ ويژه‌ شيعيان، قدرت‌هاي‌ جهاني‌ را بر آن‌ داشت‌ كه‌ به‌ پشتيباني‌ از مسلك‌هاي‌ نو پديد بپردازند.

يكي‌ از نويسندگان‌ معاصر كه‌ تحقيق‌ جامعي‌ در موضوع‌ <بهائيت‌ در ايران> انجام‌ داده، با توّجه‌ به‌ مسايل‌ سياسي‌ - اجتماعي‌ نيمه‌ دوم‌ قرن‌ سيزدهم، اين‌ پديده‌ را چنين‌ تحليل‌ كرده‌ است:2

اگر از زاويهِ‌ جامعه‌شناسي‌ سياسي‌ به‌ اين‌ تحوّلات‌ نگريسته‌ شود، روند مقابله‌ با اقتدار سياسي‌ مذهب‌ شيعه‌ كه‌ در دورهِ‌ قاجار در ايران‌ و در ميان‌ عموم‌ مردم‌ حاكم‌ بود، به‌ خوبي‌ ديده‌ مي‌شود.

مقام‌ نيابت‌ عامّه‌ امام‌ زمان‌(عج) كه‌ شيعيان‌ براي‌ مراجع‌ و فقهاي‌ خود قايلند - نقطه‌اي‌ كليدي‌ در انديشهِ‌ سياسي‌ شيعه‌ است. پيروي‌ از نايب‌ عامّ امام‌ زمان(عج) به‌ شيعيان‌ اين‌ امكان‌ را مي‌دهد كه‌ در هر عصري‌ حكومت‌ مورد نظر و اعتقاد خويش‌ را پايه‌ گذاري‌ كنند.

معصوم‌ ندانستن اين‌ نواّب‌ امام‌ عصر عليه‌ السلام‌ و پيروي‌ از اعلم‌ و اعدل‌ فقها ضمن‌ انتخابي‌ بودن‌ مرجع‌ و امكان‌ تغيير آن‌ در هر زمان‌ ضمانت‌ اجراي‌ خوبي‌ براي‌ دور ماندن‌ اسلام‌ و مديريت‌ جامعه‌ اسلامي‌ از برداشت‌ها و مديريت‌هاي‌ نادرست‌ است.

انتخابي‌ بودن‌ مرجع‌ و ولي‌ فقيه، برآورندهِ‌ مردمي‌ بودن‌ آن‌ و امكان‌ تغيير مرجع‌ يا ولي‌ فقيه‌ با سلب‌ عدالت، يا اعلميّت‌ از او ضمانت‌ كنندهِ‌ حفظ‌ دين‌ و مديريت‌ آن‌ از كج‌ انديشي‌ها و ناتواني‌ها است. اگر اين‌ نيابت‌ عام‌ به‌ نيابت‌ خاص‌ مبدّل‌ شود، ديگر امكان‌ انتخاب، تغيير و سرپيچي‌ از آراي‌ خود سرانهِ‌ فردي‌ كه‌ نايب‌ خاص‌ تلقّي‌ شده‌ و فرمان‌هاي‌ خود را به‌ امام‌ معصوم‌(ع) نسبت‌ مي‌دهد، از بين‌ مي‌رود. به‌ اين‌ ترتيب‌ هر گونه‌ تعبير و تفسير از دين‌ از سوي‌ نايب‌ خاص‌ امكان‌پذير مي‌شود و در نتيجه‌ هم‌ محتواي‌ دين‌ و هم‌ حاكميت‌ آن‌ با بحران‌ روبه‌رو مي‌گردد. اين‌ وضع‌ در بلند مدّت‌ نتيجه‌اي‌ جز سرخوردگي‌ از دين‌ و جدايي‌ آن‌ از سياست‌ نخواهد داشت.

به‌ اين‌ ترتيب، در گرايش‌ شيخي‌گري‌ نيز از لحاظ‌ سياسي، تشكيل‌ حكومت‌ ديني‌ با مشكل‌ بزرگي‌ روبه‌رو خواهد شد. اين‌ فرقه‌ بر حسّاس‌ترين‌ نقطهِ‌ باور سياسي‌ مكتب‌ شيعه‌ در زمان‌ غيبت‌ كبري‌ انگشت‌ مي‌گذارد كه‌ سر منشأ‌ اقتدار روحانيت‌ شيعه‌ مي‌باشد.

بعد از بي‌اعتبار شدن‌ اصل‌ نيابت‌ عامّهِ‌ امام‌ عصر(عج) با ملغي‌ كردن‌ دين‌ اسلام‌ از جانب‌ ميرزا علي‌ محمد شيرازي‌ (باب) و حسين‌ علي‌ نوري‌ (بهاء الله)، اين‌ حركت‌ به‌ سوي‌ نابودي‌ كامل‌ دين‌ اسلام‌ پيش‌ مي‌رود. مخالفت‌ با وجود قشري‌ به‌ نام‌ فقها كه‌ در مكتب‌ اسلام‌ (چه‌ در شيعه‌ و چه‌ سنّي) براي‌ تفسير متشابهات3 و در صورت‌ تشكيل‌ حكومت‌ اسلامي، براي‌ مديريت‌ جامعه‌ در نظر گرفته‌ شده‌ است، 4 در انديشه‌هاي‌ باب‌ و بهاء به‌ حدّي‌ است‌ كه‌ وجود چنين‌ قشري‌ را در آيين‌ بهائيت‌ ممنوع‌ اعلام‌ مي‌كنند.5

از اين‌ رو، عدّه‌اي‌ كه‌ از اقتدار روحانيت، به‌ علّت‌ پيروي‌ از مكتب‌ شيخيه‌ جدا شده‌ بودند، به‌ سادگي‌ در دامن‌ آيين‌ جديد يعني‌ <بابيت> افتادند. اين‌ كه‌ معاني‌ جديد اعتقادي‌ و رفتاري‌ از سوي‌ علي‌ محمد باب‌ با قصد بهره‌برداري‌ سياسي‌ بيان‌ شده‌ است‌ يا خير، فعلاً مورد بحث‌ ما نيست؛ هر چند ردّ پاي‌ دولت‌ روسيه‌ در ايجاد اين‌ نوگرايي‌ ديني، يا دست‌ كم‌ كمك‌ به‌ ايجاد آن‌ ديده‌ مي‌شود - چنان‌ كه‌ در قسمت‌هاي‌ پيشين‌ اين‌ سلسله‌ نوشتار اشاره‌ شده‌ است‌ - ولي‌ بايد دانست‌ كه‌ شكسته‌ شدن‌ اقتدار مذهب‌ شيعه‌ در ايران‌ در واقع‌ به‌ معناي‌ شكسته‌ شدن‌ اقتدار ملّي‌ در اين‌ كشور است.

به‌ نظر مي‌رسد حمايت‌ روسيه‌ و سپس‌ انگلستان‌ و بعد از آن‌ اسرائيل‌ و ايالات‌ متحّدهِ‌ آمريكا از اين‌ فرقه، انگيزه‌اي‌ مهم‌تر از شكستن‌ اقتدار ملت‌ ايران‌ نداشته‌ باشد.

البتّه‌ بايد ياد آور شد كه‌ شواهد نشان‌ مي‌دهد هيچ‌ مكتبي‌ نمي‌تواند جايگزين‌ مكتب‌ ريشه‌ دار و عميق‌ شيعه‌ در كشوري‌ كه‌ به‌ كشور امام‌ زمان‌ عليه‌ السلام‌ مشهور است، شود. افزون‌ بر اين، در مكتب‌ بهائيت‌ پراگندگي‌ و سر در گمي‌ به‌ گونه‌اي‌ است‌ كه‌ همواره‌ مانند يك‌ بمب‌ خوشه‌اي‌ فرهنگي، در آن‌ رهبر تازه‌اي‌ ظهور مي‌كند، مكتب‌ جديدي‌ احداث‌ مي‌شود و فكر نويي‌ مطرح‌ مي‌گردد.

وعدهِ‌ اين‌ نو به‌ نو شدن‌ها در گفتار علي‌ محمد باب‌ نيز داده‌ شده‌ است؛ در آن‌ جا كه‌ او از آمدن‌ پيامبران‌ آينده(!) و <من‌ يظهره‌ اللّه>(!) سخن‌ مي‌گويد. و در دوران‌ جديد، اين‌ معنا را اسماعيل‌ رائين‌ در كتاب‌ <انشعاب‌ در بهائيت‌ پس‌ از مرگ‌ شوقي‌ ربّاني> پي‌گيري‌ كرده‌ است‌ كه‌ خوانندگان‌ را به‌ آن‌ كتاب‌ ارجاع‌ مي‌دهيم.

ناگفته‌ نماند كه‌ در دوره‌هاي‌ بعد دست‌ اندركاران‌ مسلك‌ بهائيت‌ براي‌ جلوگيري‌ از فروپاشي‌ و حفظ‌ طرفداران‌ به‌ چاره‌جويي‌ افتادند؛ لذا در دورهِ‌ شوقي‌ افندي‌ تشكيلات‌ اين‌ مسلك‌ به‌ صورت‌ نوعي‌ حزب‌ در مي‌آيد و همين‌ حركت‌ حزب‌ گونهِ‌ بهائيت‌ در سطح‌ بين‌ المللي‌ است‌ كه‌ تا حدّي‌ آن‌ را از متلاشي‌ شدن‌ در دام‌ تفرقه‌ها دور مي‌دارد.

4. ادّعاي‌ الوهيّت

شايد به‌ سادگي‌ باور كردني‌ نباشد كه‌ در نوشته‌هاي‌ <باب> و <بهاء> از الوهيّت‌ و ربوبيت‌ آن‌ها سخن‌ رفته‌ است‌ و دربارهِ‌ جلال‌ و جبروت‌ خود، رجزها خوانده‌اند. به‌ گونه‌اي‌ كه‌ خود را <اصل‌ قديم> و <ربّ جليل> دانسته‌ و زمين‌ و آسمان‌ را ساختهِ‌ دست‌ تواناي‌ خود، بلكه‌ آفريدهِ‌ صداي‌ نوك‌ قلم‌ خود خوانده‌اند. همهِ‌ انسان‌ها، حتي‌ فرشتگان‌ و مردگان‌ هزار سال‌ پيش‌ را بندهِ‌ خاكسار و آفريدهِ‌ ناچيز خود دانسته، جهانيان‌ را به‌ پرستش‌ خود دعوت‌ نموده‌اند.

به‌ راستي‌ چگونه‌ مي‌توان‌ اين‌ ياوه‌ها را باور كرد؟ اگر چنين‌ باشد، خود، قلم‌ بطلان‌ بر عقايد و مسلك‌ خود كشيده‌اند. اينك‌ به‌ بخشي‌ از نوشته‌ها و گفته‌هاي‌ آنان، كه‌ مستقيماً از كتاب‌هايشان‌ نقل‌ مي‌شود، توجّه‌ فرماييد.

1. سيّد علي‌ محمد در نامهِ‌ خود به‌ يحيي‌ (صبح‌ ازل) چنين‌ نوشت:

هذا كتاب‌ من‌ اللّه‌ الحيّ القيّوم‌ الي الله الحيّ القيوم قل‌ كلّ من‌ اللّه‌ يبدون‌ قل‌ كلّ الي‌ اللّه‌ يعودون.6

اين‌ نامه‌اي‌ است‌ از خداي‌ زنده‌ و بر پادارندهِ‌ جهان‌ (باب) به‌ سوي‌ خداي‌ زنده‌ و بر پا دارندهِ‌ جهان‌ (صبح‌ ازل) بگو همه‌ از خدا آغاز مي‌شوند و همه‌ به‌ سوي‌ او باز مي‌گردند!

2. سيّد محمد علي‌ باب‌ در كتاب‌ <بيان‌ فارسي>7 (واحد اول، باب‌ اول) نوشت:

كل‌ شيء به‌ اين‌ شيء واحد (علي‌ محمد باب) برمي‌ گردد، و كل‌ شيء به‌ اين‌ شي‌ واحد خلق‌ مي‌شود و اين‌ شي‌ واحد در قيامت‌ بعد8 نيست؛ الاّ نفس‌ من‌ يظهره‌ الله9 الذي‌ ينطق‌ من‌ كلّ شأن‌ انّني‌ انا الله‌ لااله‌ الاّ ا‌نا ربّ كلّ شيء و انّ ما دوني‌ خلقي، ان‌ يا خلقي‌ ايّاي‌ فاعبدون.

3. شبيه‌ همين‌ تعابير را حسين‌ علي‌ نوري‌ (بهاء) در كتاب‌ اقدس، فقرهِ‌ 282 آورده‌ است:

يا ملا‌ الانشاء اسمعوا نداء مالك‌ الا‌سماء انّه‌ يناديكم‌ من‌ شطر سجنه‌ الا‌عظم‌ انّه‌ لا اله‌ الاّ ا‌نا المقتدر المتكّبر المتسخّر المتعال‌ العليم‌ الحكيم‌ انّه‌ لا اله‌ الاّ هو المقتدر علي‌ العالمين.

4. ميرزا حسين‌ علي‌ نيز در نوشته‌اي‌ به‌ هادي‌ دولت‌ آبادي‌ خطاب‌ مي‌كند:

ظلم‌ تو و امثال‌ تو به‌ مقامي‌ رسيد كه‌ در قلم‌ اعلي10 به‌ اين‌ اذكار مشغول. خف‌ عن‌ الله، انّ المبشّر قال: انه‌ ينطق‌ في‌ كلّ شأن‌ انّني‌ انا الله‌ لااله‌ الا الله‌ ا‌نا المهيمن‌ القيّوم.11

از خدا بترس، و مبشر (باب) گفته‌ كه‌ او (من‌ يظهره‌ الله) همواره‌ و همه‌ وقت‌ چنين‌ سخن‌ مي‌گويد كه‌ من‌ خدايم، جز من‌ مهيمن‌ قيوّم‌ خدايي‌ نيست.

5. و نيز وي، در <لوح‌ هيكل> بر تخت‌ الوهيت‌ مي‌نشيند و هيكل‌ جمال، كينونت‌ و ذات‌ خويش‌ را همانند جمال‌ و ذات‌ خداوند مي‌داند:

لايري‌ في‌ هيكلي‌ الّا هيكل‌ الله‌ و لا في‌ جمالي‌ الّا جماله‌ و لا في‌ كينونتي‌ الّا كينونته‌ و لا في‌ ذاتي‌ الّا ذاته‌... و لايري‌ في‌ ذاتي‌ الّا الله.12

6. ميرزا حسين‌ علي، خود را همان‌ معبود بر شمرده‌ و ديگران‌ را به‌ عبوديت‌ خويش‌ فرا مي‌خواند:

من‌ توجّه‌ اِليّ قد توجّه‌ اِلي‌ المعبود كذلك فصّل‌ في‌ الكتاب‌ و قضي‌ الا‌مر من‌ لدي‌ اللّه‌ ربّ العالمين.13

7. اين‌ معبود بشري، مي‌ميرد و پس‌ از مرگ، غلام‌ حلقه‌ به‌ گوشش، چگونگي‌ رو سوي‌ آفريدگار آوردن‌ را تبيين‌ مي‌كند و در پاسخ‌ پرسش‌ گري‌ كه‌ پرسيد: قبله‌ كجاست؟

مي‌گويد:

مكان‌ روي‌ آوردن‌ (و قبله)، مقبرهِ‌ مقدّس‌ (!) او - يعني‌ حسين‌ علي‌ نوري‌ - به‌ نصّ قطعي‌ الهي‌ است‌ كه‌ خداي، آن‌ را مطاف‌ ملا‌ اعلي‌ قرار داده‌ است‌ و روي‌ آوري‌ غير از اين‌ مكان‌ مقدّس‌ جايز نيست....14

البته، حسين‌ علي‌ نوري‌ پيش‌ از اين، بابيه‌ را دعوت‌ به‌ چنين‌ كاري‌ كرده‌ بود و تذكّر داد كه‌ وي‌ قبلهِ‌ آنان‌ است15 در هر جا كه‌ باشد.

8. ميرزا حسين‌ علي‌ بهاء در كتاب‌ اشراقات، خود را <سلطان‌ و نازل‌ كنندهِ‌ بيان> (ص‌ 37)، و كنزالمخزون‌ (ص‌ 94)، و قلم‌ اعلي‌ (ص‌ 79)، قيّوم‌ (ص‌ 68)، (اراده` الله‌ و) مشيّه` الله، مظهر اسماء و صفات‌ خدا، مظهر نفس‌ الله، مشرق‌ امر خدا، مولي‌ الوري، (ص‌ 4) و سدره` المنتهي‌ (ص‌ 117) بر شمرده‌ است‌ و نامه‌هاي‌ خود را به‌ جاي‌ نام‌ خدا، به‌ نام‌ خود شروع‌ مي‌كرد و به‌ جاي‌ بسم‌ الله‌ الرحمن‌ الرّحيم، به‌ <باسمي‌ المهيمن‌ علي‌ الاسماء> (ص‌ 147)، يا <باسمي‌ المشرق‌ من‌ افق‌ البلاء> (ص‌ 147) و... آورده‌ است.

تحليل‌ و بررسي‌

آن‌ چه‌ كه‌ آورده‌ شد، نمونه‌هايي‌ از خرافات‌ <باب> و <بهاء> دربارهِ‌ الوهيّت‌ و ربوبيت‌ آن‌ها بود. بديهي‌ است‌ كه‌ اعتقاد به‌ خداي‌ عالم‌ و حكيم‌ و آفريدگار جهان‌ هستي‌ علاوه‌ بر ادلّهِ‌ عقلي‌ و نقلي، در سرشت‌ و درون‌ هر انساني‌ هست‌ كه‌ اگر درست‌ هدايت‌ گردد، جاي‌ هيچ‌ شك‌ و شبهه‌اي‌ باقي‌ نمي‌ماند.

با اين‌ وصف، در طول‌ تاريخ‌ برخي‌ به‌ بيراهه‌ رفتند و به‌ جاي‌ پرستش‌ خداي‌ يگانه، به‌ پرستش‌ بت‌ها و خدايان‌ ساختگي‌ پرداختند و گروهي هم‌ دو گانه‌ پرستي‌ (ثنويت) را در پيش‌ گرفتند و برخي‌ ديگر سر از تثليث‌ و سه‌گانه‌ پرستي‌ در آوردند.

پيامبران‌ الهي، مهم‌ترين‌ نكتهِ‌ دعوت‌ خود را، توحيد و پرستش‌ خداوند متعال‌ قرار دادند.

قرآن‌ كريم، با يادآوري‌ مأ‌موريت‌ و رسالت‌ گروهي‌ از پيامبران‌ الهي‌ مانند: نوح، صالح، هود و شعيب‌ عليهم‌ السلام، سخن‌ آنان‌ را دربارهِ‌ بندگي‌ خداوند مي‌آورد كه‌ به‌ مردم‌ چنين‌ مي‌گفتند:

)...يا قوم‌ اعبدوالله‌ مالكم‌ من‌ اله‌ غيره(. 16

قرآن، بت‌ پرستي‌ را محكوم‌ و گناه‌ شرك‌ را قابل‌ بخشش‌ نمي‌داند17 و از بت‌ شكن‌ تاريخ‌ و منادي‌ توحيد، حضرت‌ ابراهيم‌ عليه‌ السلام‌ ياد مي‌كند و برهان‌هاي‌ الهام‌ بخش‌ و سخنان‌ زيباي‌ او را در محكوميت‌ بتان، نقل‌ مي‌كند.18

قرآن، يهود و نصاري‌ را دربارهِ‌ اين‌ كه‌ <عزير> و <عيسي> را فرزندان‌ خدا مي‌ناميدند نكوهش‌ كرده‌19 و آن‌ را نوعي‌ بت‌پرستي‌ مي‌داند. هم‌ چنان‌ كه‌ گروهي‌ از بت‌پرستاني‌ كه‌ فرشتگان‌ را خدا مي‌دانستند، سرزنش‌ مي‌كند و خداوند را از خويشاوندي‌ با هر موجودي‌ منزّه‌ مي‌داند.20 در اين‌ جا انحراف‌ عقيدتي‌ برخي‌ از پيروان‌ حضرت‌ عيسي‌ عليه‌السلام‌ را ياد آور مي‌شود و مي‌فرمايد:

و آن‌ گاه‌ كه‌ خداوند به‌ عيسي‌ بن‌ مريم‌ مي‌گويد: <آيا توبه‌ مردم‌ گفتي‌ كه‌ من‌ و مادرم‌ را به‌ عنوان‌ دو معبود غير از خدا انتخاب‌ كنيد؟!...>، (او مي‌گويد:)

منّزهي‌ تو! من‌ حق‌ ندارم‌ آن‌ چه‌ را كه‌ شايسته‌ من‌ نيست، بگويم! اگر چنين‌ سخني‌ را گفته‌ باشم، تو مي‌داني. تو از آن‌ چه‌ در روح‌ و جان‌ من‌ است، آگاهي‌ و من‌ از آن‌ چه‌ در ذات‌ (پاك) توست، آگاه‌ نيستم! به‌ يقين‌ تو از تمام‌ اسرار و پنهاني‌ها با خبري.

من، جز آن‌ چه‌ مرا به‌ آن‌ فرمان‌ دادي، چيزي‌ به‌ آن‌ها نگفتم. (به‌ آن ها گفتم:) خداوندي‌ را بپرستيد كه‌ پروردگار من‌ و پروردگار شماست... 21

در ديدگاه‌ قرآن، آنان‌ كه‌ حضرت‌ عيسي‌ را خدا يا فرزند خدا 22، يا يكي‌ از خدايان‌ سه‌ گانه‌23 مي‌نامند، كافرند و لذا به‌ پيامبر اسلام‌(ص) دستور داده‌ شده‌ كه‌ به‌ نصارا بگويد: بياييد به‌ سوي‌ سخني‌ كه‌ ميان‌ ما و شما عادلانه‌ است‌ برويم‌ ؛ اين‌ كه‌ جز خداي‌ چيزي‌ را نپرسيتم‌ و براي‌ او شريكي‌ قايل‌ نشويم‌ و همديگر را به‌ جاي‌ خدا، به‌ نام‌ ربّ نخوانيم.24

اين‌ تأ‌كيد در جاي‌ جاي‌ قرآن‌ كريم‌ آمده‌ است. چنان‌ كه‌ مأ‌موريت‌ همهِ‌ پيامبران‌ را توحيد و پرستش‌ خداوند بزرگ‌ دانسته‌25، و همهِ‌ مردم‌ را به‌ آن‌ فرا خوانده‌ است 26 و بالا‌خره‌ حكم‌ پروردگار جهانيان‌ بر اين‌ تعلّق‌ گرفته‌ كه‌ غير او پرستش‌ نشود.27

با توجّه‌ به‌ اين‌ آيات‌ و نيز دستورهاي‌ ديگر قرآن‌ كريم، نكته‌اي‌ ديگر از تعاليم‌ قرآن‌ را مي‌بينيم‌ كه‌ براي‌ جلوگيري‌ از اين‌ كه‌ مسلمانان‌ درباره‌ پيامبر و ساير رهبران‌ ديني‌ خود به‌ اين‌ گونه‌ لغزش‌ها و انحرافات‌ فكري‌ دچار نشوند، و آن‌ها را خدا، فرزندان‌ خدا، همه‌ كارهِ‌ خدا، ربّ و... و خود را بندگان‌ آنان‌ نپندارند.

آن‌ها را به‌ جاي‌ خدا نپرستند و در نتيجه‌ گمراهي‌ها، بدآموزي‌هاي‌ تخيّلات‌ و بت‌پرستي‌ها را به‌ دين‌ مقدّس‌ اسلام‌ راه‌ ندهند، پيشگيري‌هاي‌ به‌ جايي‌ كرده‌ است، مانند اين‌ كه‌ به‌ پيامبر اسلام‌(ص) دستور مي‌دهد، بگو همانا من‌ بشري‌ مثل‌ شما هستم؛ تنها امتيازي‌ كه‌ دارم‌ اين‌ است‌ كه‌ از جانب‌ خداوند به‌ سوي‌ من‌ وحي‌ فرستاده‌ مي‌شود.28 و نيز مي‌فرمايد:

انّك ميّت‌ و انّهم‌ ميّتون ثّم‌ انّكم‌ يوم‌ القيمه` عند ربّكم‌ تختصمون.29

تو و آن‌ها همگي‌ خواهيد مرد و روز واپسين‌ پيش‌ پروردگارتان‌ محاكمه‌ خواهيد شد

و در جاي‌ ديگر مي‌فرمايد:

و ما محمّد الاّ رسول‌ قدخلت‌ من‌ قبله‌ الرسل‌ ا‌فان‌ مات‌ ا‌و قتل‌ انقلبتم‌ علي‌ اعقابكم.30

محمّد (ص) شخصي‌ جز فرستادهِ‌ خدا نيست‌ و پيش‌ از او هم‌ پيامبراني‌ آمده‌ و رفته‌اند. اگر او نيز مثل‌ گذشته‌اش‌ مرد يا كشته‌ شد، آيا به‌ گمراهي‌ گذشته‌تان‌ برمي‌گرديد؟!.

با توجّه‌ به‌ نكاتي‌ كه‌ گفته‌ شد، متأ‌سّفانه‌ هواپرستي‌ و گمراهي‌ در سران‌ بابيّت‌ و بهائيت‌ غالب‌ گرديد و آنان‌ را به‌ انحراف‌ بزرگي‌ دچار كرد، به‌ طوري‌ كه‌ از موقعيت‌ به‌ دست‌ آمده‌ سوء استفاده‌ كرده، خود را در برابر پيروان‌ غافل، <ربّ> جلوه‌ دادند و ادّعاي‌ خدايي‌ كردند.

تعابير نادرستي‌ كه‌ در كتاب‌هاي‌ بهائيان‌ آمده‌ است، موجب‌ بيزاري‌ هر عاقلي‌ مي‌گردد.

چگونه‌ برخي‌ مي‌پندارند كه‌ جمال‌ اقدس‌ ابهي‌ - حسين‌ علي‌ نوري‌ - بر تخت‌ ربوبيّت‌ كبري‌ و جمال‌ اقدس‌ ابهي‌ تكيه‌ زد و با اسما و صفاتش‌ بر اهل‌ زمين‌ تجلّي‌ مي‌كند.31

اين‌ نوع‌ تعاليم‌ كجا و آموزه‌هاي‌ اسلام‌ كجا؟ اسلام، مردم‌ را به‌ پرستش‌ خالق‌ هستي‌ فرا مي‌خواند و بهائيان‌ افراد را به‌ پرستش‌ مخلوق‌ ضعيف‌ دعوت‌ مي‌كنند. آيا چنين‌ آييني‌ جز شرك‌ چيزي‌ ديگري‌ است؟! جا دارد يك‌ بار ديگر فريب‌ خوردگان‌ اين‌ فرقه‌ كه‌ اظهار مي‌كنند اسلام‌ را - هم‌ - به‌ عنوان‌ يك‌ دين‌ آسماني‌ قبول‌ دارند و قرآن‌ را به‌ عنوان‌ كتاب‌ وحياني‌ حضرت‌ محمد (ص) مي‌پذيرند، در آيات‌ قرآني‌ تأ‌مّل‌ و دقّت‌ كنند كه‌ مي‌فرمايد:

(و قال‌ ربّكم‌ ادعوني‌ ا‌ستجب‌ لكم‌ انّ الّذين‌ يستكبرون‌ عن‌ عبادتي‌ سيدخلون‌ جهنّم‌ داخرين)32

پروردگار شما گفته‌ است، مرا بخوانيد تا <دعاي> شما را بپذيرم! كساني‌ كه‌ از عبادت‌ من‌ تكبّر مي‌ورزند، به‌ زودي‌ با ذلّت‌ وارد دوزخ‌ مي‌شوند.

گزارش‌ يكي‌ از مبلّغان‌ بهائيت‌ دربارهِ‌ ادّعاي‌ الوهيّت‌ بهاء

براساس‌ اطلاعات‌ رسيده، برخي‌ از خوانندگان‌ اين‌ مجلّه‌ سلسله‌ نوشتار حاضر را به‌ دست‌ عدهّ اي‌ از فريب‌ خوردگان‌ مسلك‌ بهائيت‌ مي‌دهند تا از حقايق‌ آگاه‌ شوند و اندكي‌ به‌ خود آيند و با تأ‌مّل‌ در نوشته‌ها و سخنراني‌هاي‌ رهبران‌ بهائيت‌ به‌ ادّعاي‌ دروغين‌ آنان‌ پي‌ ببرند.

از اين‌ رو در اين‌ بخش‌ به‌ نقل‌ توضيح‌ و اعتراف‌ يكي‌ از مبلّغان‌ بهائيت‌ - كه‌ پس‌ از بيست‌ سال‌ تبليغ‌ اين‌ مسلك، به‌ دين‌ اسلام‌ هدايت‌ شده‌ - مي‌پردازيم‌ تا درس‌ عبرتي‌ براي‌ ديگران‌ باشد.

عبدالحسين‌ آيتي‌ در كتاب‌ كشف‌ الحيل‌ پاسخ‌ پرسشي‌ را از آواره‌ چنين‌ آورده‌ است:

آيتي: راستي‌ ذكر الوهيّت‌ بهاء چه‌ صورتي‌ دارد آيا في‌ الحقيقه` او دعوي‌ خدايي‌ كرده‌ است؟

آواره: كلمات‌ او را به‌ دست‌ آوريد تا اين‌ حقيقت‌ بر شما معلوم‌ شود؛ هر چند چنان‌ كه‌ گفتيم‌ به‌ ظاهر مي‌گويند ادّعاي‌ بهاء رجعت‌ مسيح‌ و رجعت‌ حسين است، ولي‌ در حقيقت‌ ادّعاي‌ او ادّعاي‌ الوهيّت‌ است.33

اگر كسي‌ سال‌ها در ميانشان‌ بماند، به‌ جايي‌ مي‌رسد كه‌ صريحاً مي‌گويند: بهاء خداي‌ مطلق‌ است‌ و خالق‌ آسمان‌ و زمين‌ و مرسل‌ رسل‌ است‌ و او است‌ كه‌ در طور با موسي‌ كليم‌ تكلّم‌ كرده، حتي‌ اين‌ را در نماز خود تصريح‌ نموده، ولي‌ در عباراتي‌ كه‌ مگر يعرب‌ بن‌ قحطان‌ بيايد عربي‌ آن‌ را درست‌ كند يا بفهمد؛ زيرا چنين‌ مي‌گويد: <شهد الله‌ انّه‌ لا اله‌ الّا هو له‌ الامر و الخلق‌ قد اظهر مشرق‌ الظهور و مكلّم‌ الطور>. در اين‌ جا بايد فهميد كه‌ فاعل‌ <اظهر> كيست‌ و مفعول‌ آن‌ كدام؟!

اگر فاعل‌ <اظهر> خداست، مكلّم‌ طور كه‌ مفعول‌ مي‌شود چه‌ كاره‌ است؟ و گويا به‌ دو خدا در اين‌ جا قايل‌ شده، مي‌گويد: خدا مكلّم‌ طور را ظاهر كرد. آيا مكلّم‌ طور غير از خداست؟ كسي‌ كه‌ با موسي‌ در طور تكلّم‌ كرد همان‌ خدا بود، پس‌ خدايي‌ كه‌ بهاء را ظاهر كرده‌ كيست؟ و بهاء اگر خدا نيست‌ چرا مكلّم‌ طور است؟ معلوم‌ مي‌شود او خدايي‌ دو آتشه‌ است‌ كه‌ از يك‌ طرف‌ خدا او را ظاهر كرده‌ و از طرفي‌ مكلّم‌ طورش‌ ساخته!

اما عجب‌ است‌ كه‌ ما از اين‌ عبارت‌ تعجّب‌ مي‌كنيم، كه‌ مفهوم‌ آن‌ اثبات‌ دو خدا است‌ در صورتي‌ كه‌ در قصيدهِ‌ <عزور قائيه> كه‌ يك‌ دسته‌ مهملاتي‌ است‌ كه‌ به‌ گوش‌ هيچ‌ عربي‌ نخورده‌ به‌ هزاران‌ خدا قايل‌ شده، مي‌گويد:

كلّ الا‌لوه‌ من‌ رشح‌ ا‌مري‌ تأ‌لّهت‌و كّل‌ الربوب‌ من‌ طفح‌ حكمي‌ تربّت‌

ا‌رض‌ الروح‌ بالا‌مربي‌ قدمشي‌و عرش‌ الطور قد كان‌ موضوع‌ وطئتي.

همهِ‌ خدايان‌ از رشحهِ‌ امر من‌ خدا شدند همهِ‌ پروردگاران‌ از طريق‌ حكم‌ من‌ پروردگارند

زمين‌ روح‌ به‌ واسطه‌ امر به‌ سبب‌ من‌ در آن‌ راه‌ رفته‌ شد و قلّهِ‌ طور محلّ گام‌ نهادن‌ من‌ است. 34

نويسندهِ‌ كشف‌الحيل، سپس‌ با طرح‌ ادّعاهايي‌ مشابه‌ از سوي‌ غلام‌ احمد قادياني، از بهائيان‌ مي‌پرسد: كدام‌ يك‌ از اين‌ ادّعاها حجّت‌ است؟ و در ادامه‌ آورده‌ است:

اگر ادّعاي‌ الوهيّت‌ را بايد حجّت‌ دانست‌ كه‌ بهاء، <اننّي‌ اناالله> گفته‌ است، اوّلا بايد فهميد كه‌ (آيا) اين‌ ادّعا مشروع‌ است؟ معقول‌ است‌ يا نه؟ هر كسي‌ مي‌داند كه‌ يك‌ بشري‌ كه‌ نتوانسته‌ است‌ از هيچ‌ شأ‌ني‌ از شئون‌ بشريت‌ و از هيچ‌ قانوني‌ از قوانين‌ طبيعت‌ تجاوز كند، اين‌ بشر خالق‌ سماوات‌ و ارضين‌ نيست.

خالق‌ كل‌ هر چه‌ باشد و به‌ هر وصفي‌ در آيد خواه‌ اله‌ باشد و يا طبيعت‌ يا ماده‌ واحده‌ يا جوهر الجواهر يا بسيط‌ الحقيقه‌ يا مجهول‌ النعت‌ يا به‌ هر اسم‌ ديگر خوانده‌ شود مقدّس‌ از شئون‌ بشري‌ است.

اما اين‌ كه‌ (بهائيان) آيات‌ لقاء35 را دليل‌ بر خدايي‌ بهاء گرفته‌اند، اوّلاً اين‌ آيات‌ لقاء يك‌ آيات‌ متشابهه‌اي‌ است‌ كه‌ كسي‌ هنوز مقصد اصلي‌ آن‌ را در نيافته.

به‌ طرق‌ مختلف‌ علماي‌ تفسير در معني‌ آن‌ سخن‌ گفته‌اند و لذا نمي‌توان‌ به‌ چنين‌ آيات‌ قابل‌ تأ‌ويل‌ استدلال‌ كرد. ثانياً اين‌ طايفه‌ اول‌ كسي‌ نيستند كه‌ خدايي‌ بهاء را به‌ آيات‌ لقاء استدلال‌ كرده‌ باشد. قبل‌ از ايشان‌ هم، هركس‌ دم‌ از <انّني‌ انا اللّه> مي‌زده، به‌ همين‌ آيات‌ استدلال‌ كرده، پس‌ استدلال‌ به‌ آن‌ آيات‌ يك‌ مقام‌ ابداع‌ و اختراعي‌ را براي‌ اين‌ طايفه‌ باقي‌ نمي‌گذارد و استدلال‌ به‌ اين‌ آيات‌ مثل‌ استدلال‌ آن‌ شخص‌ است كه‌ داعيهِ‌ نبوت‌ كرده، او را نزد خليفه‌ (هارون‌ الرشيد) بردند، خليفه‌ به‌ او گفت: مگر حديث‌ <لانبيّ بعدي> را نشنيده‌اي؟ گفت: چرا، شنيده‌ام‌ و همين‌ حديث‌ دليل‌ بر نبوت‌ من‌ است؛ زيرا منم‌ آن‌ <لا> كه‌ فرموده‌ است‌ بعد از من‌ نبي‌ است؛ (لانبيّ بعدي) يعني‌ <لا> بعد از من‌ نبي‌ خواهد بود.

ثالثاً با فرض‌ اين‌ كه‌ بگوييم‌ آيات‌ لقاء دليل‌ است‌ بر اين‌ كه‌ يك‌ روزي‌ خدا ديده‌ شود و مردم‌ او را ملاقات‌ كنند، باز دليل‌ خدايي‌ بهاء نمي‌شود؛ زيرا نه‌ در آيات‌ لقاء تعيين‌ روز شده‌ نه‌ تعيين‌ اسم. در صورتي‌ استدلال‌ اين‌ها صحيح‌ بود كه‌ خدا فرموده‌ باشد كه‌ من‌ در فلان‌ سال‌ و فلان‌ روز در لباس‌ ميرزا حسين‌ علي‌ بهاء جلوه‌ مي‌كنم‌ و لقاي‌ او لقاي‌ من‌ است!!!.

آواره، در پايان‌ اين‌ بخش‌ مي‌افزايد:

باز هم‌ مي‌گويم: خدا سلامت‌ بدارد يك‌ مبلّغي‌ را كه‌ مثل‌ خودم‌ به‌ قدر ذرهّ اي‌ به‌ مذهب‌ بهايي‌ عقيده‌ ندارد و به‌ اصطلاح‌ امروزه‌ فقط‌ براي‌ خرسواري‌ به‌ نشر اين‌ امر مشغول‌ است، مي‌گفت: ببين‌ چه‌ طور مردم‌ را احمق‌ كرده‌اند كه‌ يك‌ خداي‌ به‌ آن‌ عظمت‌ را كه‌ ما معتقد بوديم‌ كه‌ حّي‌ است‌ و قدير است‌ و سميع‌ و بصير است‌ و داراي‌ اسماي‌ حسني، او را در لباس‌ بشر محدودي‌ در آوردند كه‌ دقيقه‌اي‌ قادر نبود كه‌ خود را از يك‌ عارضهِ‌ طبيعت‌ حفظ‌ كند؛ يعني‌ <ميرزا حسين‌ علي‌ بهاء> و اكنون‌ هم‌ به‌ آن‌ يكي‌ قناعت‌ نكرده، هر روزي‌ مي‌خواهند يك‌ بچه‌ خدا و نيم‌ خدا براي‌ مردم‌ بسازند.

حتّي‌ زنان‌ اين‌ عايله‌ هر يك‌ در پي‌ يك‌ چهار يك‌ خدايي‌ مي‌كردند و در لفافهِ‌ عبارات‌ و اشارات‌ به‌ اطراف‌ چيزها نگاشته، خود را صاحب‌ الواح‌ و مقامات‌ مي‌شمرند:

امور تضحك السفهاء منها ويبكي‌ من‌ عواقبها اللبيب‌. 36

آري، به‌ طرفداران‌ بي‌خبر اين‌ مسلك‌ ساختگي‌ بايد گفت:

)و من‌يَقُل منهم اِنّي اِله من دونه فذلِكَ نَجزِيهِ جهنّم‌و كذلك نجزي ‌الظّالِمين(37

و هر كس‌ از آن‌ها بگويد: <من‌ جز خدا، معبودي‌ ديگرم>، كيفر او را جهنّم‌ مي‌دهيم! و ستمگران‌ را اين‌گونه‌ كيفر خواهيم‌ داد.

‌ادامه‌ دارد

------------------

پي نوشت ها:

1. حسين‌ علي‌ (بهاء) نوري، در كتاب‌ اقدس، ص‌ 23 مي‌نويسد: <قد عفا اللّه‌ عنكم‌ ما نزل‌ في‌ البيان‌ من‌ محو الكتب>، خداوند از حكمي‌ كه‌ در كتاب‌ بيان‌ آمده‌ كه‌ همهِ‌ كتاب‌ها را نابود سازيد، صرف‌ نظر كرده.

2. آن‌چه‌ در اين‌ جا آورده‌ مي‌شود با تصرّفي‌ اندك‌ از بخش‌ نتيجه‌گيري‌ فصل‌ دوم‌ كتاب‌ <بهائيت‌ در ايران>، صص‌ 115 -116 نوشته‌ دكتر سيد سعيد زاهد زاهداني‌ مي‌باشد.

3. ر.ك: آل‌ عمران/ 7.

4. انديشهِ‌ حاكميت‌ فقها و مجتهدان‌ در حكومت‌ اسلامي‌ هم‌ در آثار شيعه‌ و هم‌ اهل‌ سنّت‌ آمده‌ است‌ و در اين‌ موضوع‌ كتاب‌هاي‌ مستقلّي‌ هم‌ تدوين‌ شده‌ است.

5. يكي‌ از ابداعات‌ بهاءاللّه، نفي‌ روحانيت‌ و ملغا نمودن‌ اين‌ نهاد است. وي‌ ضمن‌ اين‌ كه‌ به‌ لزوم‌ وجود مبلّغان‌ ديني‌ اذعان‌ دارد، ولي‌ براي‌ آنان‌ هيچ‌ وضع‌ جداگانه‌اي‌ از افراد عادي‌ نمي‌پذيرد. به‌ عقيدهِ‌ او زندگي‌ مبلّغان‌ ديني‌ مي‌بايد درست‌ مثل‌ ديگر افراد جامعه‌ باشد و قشر متمايزي‌ را تشكيل‌ ندهند. در اين‌ باره، دستوري‌ در كتاب‌ بيان‌ صادر كرده‌ است.

6. ر. ك:ميرزا جاني كاشاني، نقطه` الكاف، ضميمه‌ كتاب، به‌ همّت‌ ادوارد براون.

7. بيان‌ فارسي كتابي‌ است‌ كه‌ علي‌ محمد شيرازي‌ در زمان‌ تبعيد در قلعه‌ ماكو تأ‌ليف‌ آن‌ را آغاز كرد و تقريباً در مدت‌ دو سال‌ و نيم‌ مشغول‌ نوشتن‌ آن‌ بود و مي‌خواست‌ آن‌ را نوزده‌ <واحد> و هر <واحد> را نوزده‌ <باب> قرار دهد، ولي‌ نتوانست‌ بيش‌ از باب‌ دهم‌ از واحد نهم‌ را بنويسد تا اين‌ كه‌ به‌ اعدام‌ محكوم‌ گرديد و وصيّت‌ كرد كه‌ يحيي‌ (صبح‌ ازل) آن‌ را از روي‌ <بيان‌ عربي> كامل‌ كند.

8. علي‌ محمد باب‌ و نيز حسين‌ علي‌ بهاء معتقدند كه‌ قيامت‌ هر ديني‌ عبارت‌ است‌ از نسخ‌ آن‌ كه‌ به‌ تشريع‌ ديني‌ بوده‌ است؛ مثلاً دوران‌ حيات‌ حضرت‌ عيسي‌ (ع)، قيامت‌ دين‌ موسي‌ (ع) بوده‌ و دوران‌ حيات‌ پيامبر اسلام‌ (ص) قيامت‌ عيسي‌ (ع) و مدت‌ زندگي‌ علي‌ محمد، قيامت‌ دين‌ اسلام‌ (نعوذ بالله) و زمان‌ حيات‌ حسين‌ علي، قيامت‌ آيين‌ باب‌ بوده‌ است.

9. باب، آن‌ شخصي‌ كه‌ پس‌ از او خواهد آمد را، <من‌ يظهره‌ اللّه> مي‌ناميد، و بهائيان‌ معتقدند كه‌ مقصود از آن، حسين‌ علي‌ بهاء است.

10. مقصود از <قلم‌ اعلي> خود ميرزا حسين‌ علي‌ است.

11. ر. ك: اشراقات، ص‌ 158. كتاب‌ اشراقات، مجموعهِ‌ الواح‌ بهاء است‌ كه‌ در 295 صفحه‌ به‌ چاپ‌ سنگي‌ نشر يافته‌ است. نمونه‌هاي‌ ديگر، شبيه‌ اين‌ سخن‌ در كتاب‌ اشراقات، صص‌ 90، 194، 240 و 265 آمده‌ است.

12. و نيز ر. ك: اسلمنت (مبلّغهِ‌ بهايي) بهاء الله‌ و العصر الجديد، ص‌ 50.

13. اقدس، فقره‌ 298.

14. فتوي‌ عبدالبهاء، به‌ نقل‌ از خاوري، اشراق ، <گنجينهِ‌ حدود و احكام> صص‌ 20 و 21.

15. اقدس، فقرهِ‌ 292 و 293.

16. اعراف‌ / 59، 65، 73و 85.

17. ر.ك: انبياء / 60؛ انعام/ 76،77.

18. ر.ك: صافّات‌ / 85 -96.

19. توبه‌ / 31.

20. اسراء / 40.

21. مائده‌ / 116 -117.

22. مائده‌ / 78.

23. مائده/ 79.

24. آل‌ عمران‌ / 59.

25. انبياء / 25، نحل‌ /36.

26. نحل‌ / 51.

27. بني‌ اسرائيل‌ / 23.

28. ر. ك: كهف‌ / 107؛ فصّلت‌ / 6.

29. زمر / 31.

30. آل‌ عمران‌ / 144.

31. دروس‌ في الديانه` البهائيه`، ص‌ 81: انّه‌ اليوم‌ استوي‌ علي‌ عرش‌ الربوبّيه` الكبري جمال‌ الا‌قدس‌ الا‌بهي‌ و يتجلّي‌ علي‌ اهل‌ الا‌رض‌ بكلّ اسمائه‌ الحسني‌ و صفاته‌ العليا.

32. غافر / 60.

33. اسم‌ اصلي‌ <آواره> حاج‌ شيخ‌ تفتي‌ بوده‌ است‌ كه‌ مدّت‌ بيست‌ سال‌ با كمال‌ صميميت‌ در ميان‌ بهائيان‌ بوده‌ و به‌ ايشان‌ خدمت‌ مي‌نموده‌ و به‌ سبب‌ ادّعاي‌ دروغين‌ و حرف‌هاي‌ باطل‌ آنان، از اشتباه‌هاي‌ خويش‌ توبه‌ كرد.

34. كشف‌ الحيل: 1 / 55 - 56، چاپ‌ ششم.

35. مقصود آياتي‌ است‌ كه‌ با اخذ به‌ ظاهر آن، مي‌توان‌ گفت‌ خداوند قابل‌ ديدن‌ است. مثل‌ <يا ايّها الانسان‌ انّك كادح‌ الي‌ ربّ كدحاً فملاقيه‌> يا <الي‌ ربّها ناظره`> و...

36. كشف‌ الحيل: 1/57 -58.

37. سورهِ‌ انبياء/ 29.